

مادران پلاسا دِ مایو

آلیسیا دوخوونه اورتیس

تقریباً بیست سال است که مادران کسانی که طی دیکتاتوری نظامی آرژانتین مفقود شده‌اند برای اجرای عدالت مبارزه می‌کنند.

فرزندانشان را بپذیرند. در پی دریافت غرامت هم نیستند. اعتراضی قاطع و بی‌پایان دارند. تقریباً چنین می‌نماید که اندوه آنها را زنده نگه می‌دارد.

این جنبش استوار در یک روز سال ۱۹۷۷، هنگامی آغاز شد که چهارده مادر جوانان مفقود شده در پلاسا دِ مایو گردهم آمدند تا درخواستی را به ژنرال خورخه رافائل ویدلا، رئیس‌جمهور آرژانتین، تسلیم کنند. آنها می‌خواستند بدانند بر سر فرزندانشان که توسط کماندوهای مسلح مرموزی ربوده شده بودند، چه آمده است. یک سال پیش، ارتش ایزابل پرون را سرنگون کرده بود. وزیری به نام لوپس رگا، گروه «سه گانه A» را به وجود آورد، نیرویی شبه‌نظامی که افراد آن دوره شکنجه را گذرانده بودند. افسرانی که حکومت دیکتاتوری برقرار کرده بودند، این سازمان را از لوپس رگا گرفتند و به اصطلاح آن را بهبود بخشیدند.

شکنجه‌گران مدرسه فنی نیروی دریایی در مقابل زنان جوان حامله ضعف داشتند. نوزادانی که در زندان به دنیا می‌آمدند غالباً به خانواده‌های نظامی داده یا فروخته می‌شدند. قربانیان این معامله‌های غم‌انگیز وارد قلمرو تاریکی می‌شدند که بی‌بازگشت بود. مادران اکنون با نپذیرفتن بخشش آنان، کاملاً آگاهند که چه می‌کنند. خطاهای انسانی را می‌توان بخشید، آنچه ماورای انسانیت است قابل بخشش نیست.

این زنان نیز با ایستادگی در برابر ویدلا و تظاهرات در مقابل کاسا روسادا، به نقطه‌ای بدون بازگشت، متها در جهت دیگر، رسیده‌اند. تجربه وحشت به آنان شجاعتی فوق انسانی داده است. تهدید مرگ برای آنان چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آنها خیلی خوب می‌دانستند - و خاطره دختران شکم‌دریده‌شان هر لحظه به یادشان می‌آورد - که زن بودن هیچ امنیتی برای آنان فراهم نمی‌آورد. در حقیقت بعضی از آنها جان خود را بر سر شجاعت خود گذاشتند. مثلاً ازوسنا ویافلور د ویستی، بانی جنبش دستگیر شد و دیگر کسی او را ندید. سربازان در فواصل بین کتک‌زدن زنان و رها کردن سگهای پلیس به طرفشان، آنها را «دیوانه» می‌خواندند. چگونه می‌توانستند حدس برنند که این «زنان دیوانه» پس از هجده سال، هنوز هم در این میدان به راهپیمایی‌شان ادامه دهند؟



پلا. مادران پلاسا دِ مایو در تظاهرات ماه مه ۱۹۹۵.

عکسهایی از چهره‌های جوان با قیافه آدمهای دهه ۱۹۷۰ به چوب علامت تظاهرات، نصب شده است. دختران موهای بلندشان از وسط جدا شده است. حالت چهره پسران و سبک موهایشان نمی‌تواند متعلق به دهه دیگری باشد. هر علامت را زن سالخورده‌ای که روسری دارد حمل می‌کند. این زنان مادر جوانان مفقود شده (*desaparecidos*) در دوران دیکتاتوری اواخر دهه ۱۹۷۰ هستند. از آوریل ۱۹۷۷ آنها هر پنجشنبه در اطراف پلاسا دِ مایو (Plaza de Mayo)، میدان تاریخی بوئنوس آیرس که مقر حکومت در آن واقع شده و عموماً کاسا روسادا خوانده می‌شود، راهپیمایی می‌کنند. آنها تا آخر عمر خود به این کار ادامه خواهند داد. می‌دانند که امیدی نیست، اما باز هم نمی‌خواهند مرگ

آلیسیا دوخوونه اورتیس
(A. Dujovne Ortiz).
اهل آرژانتین است که تعدادی رمان و کتاب برای کودکان نوشته است.
ترجمه زندگینامه او پرون او
لخیراً توسط انتشارات کراسه
در پاریس منتشر شده است.



هیه بونافینی، رهبر معنوی جنبش می‌گوید «ما دورِ خودمان نمی‌چرخیم. راهپیمایی می‌کنیم». پلیس بود که از سر ناهشیاری فکر راهپیمایی به دور پلاسا د مایو را به ذهن آنان انداخت. مادران عادت کرده بودند که در همان محل در میدان جمع شوند تا روزی پلیس به آنها دستور داد «حرکت کنید». مادران عملاً دستور را پذیرفتند و از آن روز به بعد از «حرکت» باز نایستاده‌اند. هرگاه پلیس می‌خواهد اوراق زنی را ببیند، مادران از خود شوخ طبعی هم نشان می‌دهند. در این مواقع ۳۰۰ زن قدم به جلو می‌گذارند، و پلیس ناچار است وابدهد. اگر احساس شود که زنی دستگیر خواهد شد، دیگران هم تقاضا می‌کنند همراهش بروند. در زندان هم، همه شروع می‌کنند به دعا خواندن یا با فریاد از خدا می‌خواهند که خشم خود را بر سر آزاردهندگان آنها فرود آورد.

برای زندگی

هیه بونافینی توضیح می‌دهد که چرا زنان به صورت دایره‌وار راهپیمایی می‌کنند؟ «این مادران چه جور دیگر می‌توانستند راهپیمایی کنند؟ جز به صورت مدور - مثل شکم‌هایشان و مثل دنیایی که صدای اعتراض آنها در آن پژواک می‌یابد». از وقتی مادران پلاسا د مایو جایزه ساخاروف را دریافت کردند، کار آنها برای مادران دیگر کشورها نمونه شده است: مثل مبارزه مادران سیبیلی علیه مافیا، مادران اسپانیایی علیه مواد مخدر، قربانیان اوکرائینی چرنوبیل، و مادران فلسطینی و یوگسلاو که جنگ را طرد می‌کنند. همه این زنان حلقه نمادینی از چرخه زندگی تشکیل می‌دهند که نقطه مقابل خطوط مستقیم رژه‌های نظامی است.

مادران در مقابل همه نوع تطمیع و دروغ مقاومت کرده‌اند. این زنان خانه‌دار، اغلب از خانواده‌های فقیر، ممکن است ساده‌دل پنداشته شوند در حالی که واقعاً بسیار زیرک‌اند. هنگامی که سیاستمداران ترسو یا اهل زدوبند قول می‌دهی به مادران دادند که در پی فرزندانشان باشند، آنها واقعیت اردوگاه‌های جمعی، یعنی جاهایی را که فرزندانشان در آن شکنجه شده بودند، به چشم دیدند. آنها به هیچ وجه اهل خیالبافی نبودند. در سال ۱۹۷۹، طی دوران دیکتاتوری، بلافاصله دریافتند که دیدار نمایندگان OAS (سازمان کشورهای آمریکا) نه فقط بی‌فایده است بلکه ممکن است



دینکا لینک (۱۹۸۶-۱۹۹۲)،
اوستنده طرفدار حقوق زنان، چیل



فلیپین (پینا) بوش (- ۱۹۹۰)،
رقصنده و معلم رقص.



وضع را بدتر هم بکند. طی جنگ فالك لندنز این مادران از نخستین کسانی بودند که دریافتند نظامیان دارند از احساسات میهن‌دوستانه برای فریب مردم استفاده می‌کنند، همچنان که در سال ۱۹۷۸ با برپایی مسابقات جام جهانی در آرژانتین چنین کرده بودند.

پس از سقوط رژیم نظامی، فهمیدند که نمی‌توانند از پریزدنت راتول آلفونسین انتظار مشخصی داشته باشند. امروز، هنگامی که موج اعترافات همگانی شکنجه‌گران، که با اعترافات سروان سیلینگو آغاز شد، توسط افسرانی ادامه دارد که به جنایات مرتکب شده خود تحت سلطه رژیم دیکتاتوری اعتراف می‌کنند، مادران می‌دانند که نه با انتشار فهرست مفقودشدگان راضی خواهند شد و نه با رسیدن به این نتیجه که همه فرزندانشان مرده‌اند.

یکی از زنان می‌گوید: «ما می‌دانیم که تعداد آنها سی هزار نفر بوده و اسامی همه‌شان را هم می‌دانیم. هر مادری می‌داند که فرزندش را چه کسی دستگیر کرد. آنچه ما می‌خواهیم فهرستی از این آدمکشان و جلادان و حبس‌اند کسانی است که هنوز آزادانه می‌گردند. دولت حقیقت را از ما پنهان می‌کند. ما در واقع نمی‌خواهیم بدانیم که آنها زیر شکنجه مردند یا با بسته شدن سنگ به پاهایشان غرق شده‌اند. فرزندان ما اکنون در وجود ما زنده هستند. آنها هستند که ما را به دنیا آورده‌اند؛ آنها تبدیل به پدران و مادران ما شده‌اند. اگر

دفرزندان ما اکنون در وجود ما زنده هستند. آنها هستند که ما را به دنیا آورده‌اند.



می‌خواهیم بدانیم بر سر فرزندانمان چه آمده قصدمان فقط تنبیه قاتلان آنهاست».

رد بخشش تبدیل به پذیرش زندگی شده است. این زنان، با رنج کشیدن به هنرمند و شاعر مبدل شده‌اند، اصطلاحی را ابداع کرده‌اند که به طرز جذاب و غیرقابل توجهی زیباست: «اشباح زنده». آنها در پی توده‌ای استخوان و فهرست جنازه‌ها نیستند. عدالت می‌خواهند. تمام استدلالهای قانونی را از حفظ‌اند و مثلاً می‌دانند که وقتی قتل قابل تجویز باشد، بازداشت غیرقانونی تجاوزی مداوم به حقوق انسان و غیر مجاز است. پذیرش مرگ فرزندان‌شان به معنای پذیرش نقطه پایان (*el Punto Final*) است، نامی که به قانون عفو دوران ریاست‌جمهوری آلفونسین داده شد. کنار گذاشتن اعتراض به معنای پیروز شدن مرگ است.

این زنان با چنان شور جسارتی زندگی می‌کنند که برای دیگران غیرقابل تصور است زیرا رنج مشترک آنان را به صورت یک گروه به هم پیوند داده است. آنها در ابتدا پوشک بچه بر سرهایشان می‌بستند تا همدیگر را بازشناسند. این شیرزنان زخم‌خورده از حد تحمل رنج فردی فراتر رفته‌اند. زمانی هر مادر با عکسی از فرزند خودش راهپیمایی می‌کرد. اکنون آنها هر علامتی را بی‌توجه به آنکه عکسی بر آن است یا نه، حمل می‌کنند. آنها مادران همه هستند.

هنگامی که سیلینگو فاش ساخت در هواپیماهای نیروی دریایی که زندانیان برهنه و تحت‌تأثیر مواد مخدر را از بالایشان به داخل ریو د لاپلاتا می‌انداختند، کشیشان نیز حضور داشتند، مادران به سوی کلیسای جامع راهپیمایی کردند و مناجات‌گونه‌ای استثنایی اما به شدت مذهبی را به آواز خواندند. هنگامی که یکی از زنان فهرست اسقف‌ها و کشیش‌هایی را خواند که با رژیم دیکتاتوری همکاری کرده بودند - و همه می‌دانند که آنها چه کسانی هستند - همه مادران پس از هر نام دسته‌جمعی پاسخ می‌دادند «خدایا، او را ببخش، که به نام تو چنین کرد!»

مادران دیگر راه تازه‌ای در پیش گرفته‌اند اما به همان هدف خدمت به نیروهای زندگی. در واقع این مادران؛ مادر بزرگهایی هستند که سوگند خورده‌اند رد نوه‌هایشان را که به خانواده‌های نظامی داده شده‌اند، پی بگیرند. از ۵۰۰ بچه‌ای که به این ترتیب ناپدید شدند، تاکنون حدود پنجاه نفرشان را پیدا کرده‌اند. رهبرشان، استلا بارتز د کارلوتو، توضیح می‌دهد که فقط ۲۰۰ خانواده رسماً خواسته‌اند چنین جستجویی صورت گیرد. دیگران می‌ترسند. اما مادر بزرگها در «بانک ملی اثر انگشت ژنتیک» اسلحه‌ای قدرتمند در اختیار دارند، زیرا در آنجا آن‌ها ماریا دی لئوناردو هویت ژنتیک ۱۷۰ گروه خانوادگی با یک بچه یا نوزاد مفقود شده را به ثبت رسانده است. زنجیره ژنتیک اسلحه زنازه دیگری است، حلقه بی‌پایان دیگر.